



۳

پیراستعمار



سرشناسه: فیض، محسن، ۱۳۵۹-

عنوان و نام پدیدآور: بهائی پژوهی: پیر استعمار/نویسنده محسن فیض.

مشخصات نشر: تهران: گوی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۶۰ ص.

شابک: ۷۰۰۰ ریال: ۶-۷-۹۰۱۵۴-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: بهائیگری -- ایران.

رده بندی کنگره: ۹۱۳۸۷ ب۹ف/ BP۳۳۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۹۴۱۱۰

بهائی پژوهی پیر استعمار

نویسنده: محسن فیض

ناشر: انتشارات گوی

لیتوگرافی: باختر

نظارت چاپ: مهفام گرافیک

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول: تابستان ۸۷

قیمت: ۷۰۰ تومان

شابک: ۶-۷-۹۰۱۵۴-۶۰۰-۹۷۸

نمایه:

پیش گفتار:

پشت پرده‌ی سیاست..... ۴

اشاره..... ۷

پرده‌ی سوم:

آغوش گرم استعمارگر پیر

چاپلوسی و دعای دروغین..... ۸

اتّهام جاسوسی و پیشینه‌ی آن..... ۱۴

اثبات جرم جاسوسی..... ۲۴

نگرانی و اقدامات ارباب..... ۲۷

پرده‌ی چهارم:

حلقه‌های یک زنجیر

بهائیت و اسرائیل..... ۴۹

ممنوعیت تبلیغ و اقامت در اسرائیل..... ۵۳

خلاصه و خاتمه..... ۵۵



پیش گفتار

پشت پرده‌ی سیاست

از همان آغاز پیدایش باییت و در پی آن بهائیت، بسیاری بر آن بودند که جای پای کشور روسیه‌ی تزاری در بهره برداری از این ماجرا برای ایجاد اختلاف و دودستگی در میان ملت ایران، به روشنی پیداست. پس از انقراض امپراطوری روسیه، بهائیت، کاملاً مورد بهره برداری استعمار پیر، یعنی امپراطوری بریتانیای کبیر، قرار گرفت. به ویژه در اشغال فلسطین و جداسازی آن از امپراطوری عثمانی، در جریان جنگ جهانی اول، عبدالبهاء، پیشوای دوم بهائیان، نقش کلیدی داشت، بدانسان که به همین مناسبت به دریافت لقب پهلوانی **knighthood** از جانب امپراطوری انگلیس، مفتخر گردید و **Sir** نامیده شد. در روزگار شوقی، پیشوای سوم بهائیان، و پس از استقرار کشور اسرائیل در فلسطین اشغالی، روابط حسنه‌ی میان این فرقه و کشورهای استعماری و به ویژه اسرائیل، رو به گسترش نهاد. به همین جهت، ملت ایران از همان اوائل، به این باور رسیدند که بهائیت ساخته و پرداخته‌ی کشورهای



استعماری است. البته روشن است که این سخن تلخ را بسیاری از بهائیان بر نمی‌تابند و می‌کوشند تا با هر توجیه و تأویلی، روابط گرم و صمیمی میان پیشوایانشان با این کشورها را، عادی و معمولی و حتی الهی و آسمانی! جلوه دهند.

برخی انکار می‌کنند و برخی تأکید. جواب برخی مثبت است و جواب برخی منفی. هر کسی ساز خودش را می‌زند و هر کسی از عقیده‌اش، سخت دفاع می‌کند تا مبدا خدش‌های بر افکارش وارد آید. اما راه یافتن حقیقت چیست؟ چگونه می‌توان از میان این طرف‌داری‌های قاطعانه، حقیقت را به دست آورد؟

این، هدفی است که جز به تتبع و تحقیق میسر نمی‌شود و نکته‌ای که در طول تحقیق، لازم به نظر می‌رسد، رعایت انصاف و دوری از تعصب بی‌جاست.

راستی از کجا بفهمیم که این مدّعا حقیقت دارد؟ آیا به راستی بهائیت دست نشانده‌ی سیاست‌های استعماری است یا این ادّعا، بی‌اساس و تهمتی از سوی مسلمانان به بهاییان است؟

اولین دلیلی که بهاییان بر ردّ این مدّعا مطرح می‌کنند، این است که می‌گویند: دخالت در سیاست در دین ما حرام است. ولی این دلیل قانع کننده نیست؛ و از همان



دسته دفاع‌های غیرمنطقی است؛ زیرا صرف ادّعای وجود یک حکم در یک دیانت، ضامن انجام آن نیست. یعنی مسلمانان هم می‌توانند بگویند: چون تهمت زدن در دین ما حرام است، پس ما به شما تهمت نمی‌زنیم و شما حقیقتاً حامی و همکار کشورهای استثمارگر هستید. به این ترتیب نه آن استدلال بهائیان درست است و نه این گونه پاسخ دادن مسلمانان. برای یافتن حقیقت، به مطالبی برون‌دینی نیاز داریم، نه درون‌دینی.

برای نمایاندن درستی و یا نادرستی یک جریان تاریخی، بهترین راه، مراجعه به تاریخ است. ولی از سوی دیگر هر آن چه در تاریخ مسلمانان آمده‌است، مقبول بهائیان نیست. باز بهترین راه آن است که از کتاب‌های تاریخی مورد قبول بهائیان، بهره ببریم تا جای هیچ گونه اعتراضی باقی نماند.

خوش‌بختانه در این مطالعه، مطالبی به دست آورده‌ایم که حقیقت را برای جویندگانش روشن می‌کند. اینک شما خواننده‌ی خردمند این مطالب را بخوانید و خود، داوری کنید. با شواهد تاریخی روشنی که برگرفته از کتاب‌های بهائیان است، مطلب برای بسیاری از فرهیختگان روشن است. بنگرید که چه می‌بینید!



اشاره

موضوع رابطه‌ی بایّت و بهائیت با عوامل بیگانه، در دو دفتر فراهم آمده است که هر دفتر خود، دو پرده دارد:

● در دفتر نخست، به بررسی روابط بایّت و بهائیت با روسیه‌ی تزاری پرداخته‌ایم و آن را «جای پای تزار» نام نهاده‌ایم.

● در دفتر دوم پس از اشاره به روابط بهائیت و امپراطوری عثمانی، بررسی روابط گرم و صمیمی بهائیت با انگلیس و در پی آن، اسرائیل، آمده‌است و آن را «پیراستعمار» نامیده‌ایم.

هر دو عنوان، به این موضوع باز می‌گردد که بایّت و بهائیت، حتی اگر مولود استعمار نباشد، در آغوش بیگانگان و استعمارگران، نشو و نما یافته‌است.





برده‌ی سوم: آغوش گرم استعمارگر پیر

چاپلوسی و دعای دروغین

در داستان پیدایش بهائیت خوانده‌اید که بهاءالله پس از ماجرای سوءقصد به جان ناصرالدین شاه، با تلاش‌های پی‌گیر سفیر روس از مرگ نجات یافت و به عراق تبعید شد و در پی بالا گرفتن اختلاف میان او و برادرش، دولت عثمانی- که در آن روزگار بر عراق و فلسطین حکومت می‌کرد- بهاءالله را همراه با خانواده و پیروانش به فلسطین تبعید کرد. پس از مرگ بهاءالله پسرش عبدالبهاء زمام امر بهائیان را به دست گرفت. چنان که پیش از این خواندیم، او نیز به پیروی از پدر، هم‌چنان سرسپردگی امپراطور روس و دعاگوی آن دولت بهیبه بود. آن هنگام که روسیه‌ی تزاری از هم پاشید، عبدالبهاء بدون حامی ماند و این بار چون در کشور عثمانی زندگی می‌کرد، به دعاگویی آن امپراطوری توفیق یافت و از درگاه ایزد متعال عاجزانه چنین درخواست کرد:

« إلهی إلهی أَسْأَلُكَ بِتَأْيِيدَاتِكَ الْعِيبِيَّةِ وَ تَوْفِيقَاتِكَ الصَّمَدَانِيَّةِ وَ فُيُوضَاتِكَ





الرَّحْمَانِيَّةِ أَنْ تُؤَيِّدَ الدَّوْلَةَ الْعَلِيَّةَ الْعُثْمَانِيَّةَ وَ الْخِلَافَةَ الْمُحَمَّدِيَّةَ عَلَى التَّكْمُنِ فِي الْأَرْضِ وَ الْإِسْتِقْرَارَ عَلَى الْعَرْشِ! وَ أَنْ تَصُونَ إِقْلِيمَهَا عَنِ الْآفَاتِ وَ تَحْفِظَ مَرْكَزَ خِلَافَتِهَا عَنِ الْمُلِمَّاتِ.»^۱

خدایا خدایا! از تو، به تأییدات نهانی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانیت، درخواست می‌کنم تا دولت بلند مرتبه‌ی عثمانی و خلافت محمدی را در مکتب و قدرت یافتن در زمین و استقرار در عرش!؟ تأیید فرمایی. و نیز از تو می‌خواهم تا سرزمین‌های این امپراطوری را از آفت‌ها مصون داری و مرکز خلافتش را از سختی‌ها حفظ فرمایی.

به این ترتیب جناب عبدالبهاء از خداوند بقا و ماندگاری دولت عثمانی را درخواست می‌کند و افزون بر آن، حکومت آنان را « خلافت محمدیه » می‌نامد و آشکارا آنان را خلیفگان و جانشینان پیامبر اسلام می‌پندارد و مُهر الاهی بودن بر آن حکومت می‌زند و علاوه بر قدرت یافتن امپراطوری در زمین، استقرار آن را در عرش نیز آرزو می‌کند! از استقرار حکومت عثمانی در عرش، ما چیزی نفهمیدیم.

۱- مکاتیب [= نامه‌های عبدالبهاء] ۲: ۳۱۲.



شاید ایشان از خداوند درخواست کرده است تا حکومت عثمانی بر اهل آسمان و فرشتگان نیز سیطره داشته باشد. نکته‌ی لطیف دیگری که در این دعای جناب عبدالبهاء نهفته است، اقرار ضمنی ایشان به خاتمیت پیامبر اکرم و جاودانگی دیانت اسلام است؛ زیرا ایشان با درخواست از خداوند بر ماندگاری قدرت و شوکت امپراطوری در زمین، بر جاودانگی اسلام نیز، پای فشرده است. ترجمه‌ی دنباله‌ی دعا را هم می‌آوریم که بسی خواندنی است:

«ای خداوند! حکومت عثمانی را در کھف/غار حفظ و حمایت خویش مصون بدار و آن را به دیده‌ی عنایت خودت نگاهبان باش و پیوسته با دیدگان مهرگستری خویش در بر بگیر. زیرا حکومت عثمانی بقعه‌ی مبارک نورانی را پاس می‌دارد و وادی سینا را در پناه خویش دارد و سایه‌ی حمایتش بر سر بهائیان گسترده است. ای خداوند همانا تو بر آنچه که بخواهی، توانایی و همانا تو بسی قوی و قدرتمندی!»

توجه به این قسمت از دعاها و درخواست‌های خالصانه و عاجزانه‌ی جناب



عبدالبهاء مهم است که می گوید:

وَيَمْتَدُّ ظِلُّ حِمَايَتِهَا عَلَى رُؤُسِ الْأَحْبَاءِ.

سایه ی حمایت حکومت عثمانی بر سر بهائیان گسترده است.

این نکته را به خاطر داشته باشید تا در چند صفحه بعد، ملاحظه کنید که جناب شوقی بر خلاف نظر پدر بزرگ گرامیش، چه سخنانی گفته است.

به این ترتیب ایشان ضمن تأکید بر ماندگاری حکومت عثمانی و مصونیت سرزمین های امپراطوری، بر عدالت گستری این دولت نیز صّحه می گذارد و اعتراف می کند که پرچم دادگری دولت عثمانی در سرتاسر سرزمین های تحت سلطه اش گسترده است و سلطه و چیرگی لشگریانش را از خداوند قاهر و قادر درخواست می کند. حیفمان می آید سخنان سراسر عاجزانه و درخواست های ملتسمانه ی ایشان را از درگاه خداوند برای سیطره ی حکومت عثمانی، در ادامه دعای قبل نقل نکنیم:

«... ای خداوند، من به فیض قدس و فضل برگزیده ات، از تو درخواست می کنم که این حکومت دادگر را که ریسمان های خیمه های دادگریش در سرتاسر





سرزمین‌های پهناور و دوردست استوار و پابرجاست، تأیید فرمایی. حکومتی که دادگری، درخشش آن را در سرزمین‌های آبادان و نورانی‌اش آشکار کرده است. خدایا، لشکریان و پرچم برافراشته‌ی امپراطوری عثمانی را تأیید فرما! کلمات و آیات [=فرمان‌های] این حکومت را نافذ گردان! پروردگارا، حامیان حکومت عثمانی را حمایت فرما! ای خداوند، تمامی آن‌چه را که در این حکومت باید حفظ فرمایی، نگاهبانی کن. شهرت و نیک‌نامی این امپراطوری را فراگیر فرما. آثار و نشانه‌هایش را شایع و منتشر کن و پرچم‌هایش را برافراشته ساز. ای قادر متعال، تمامی این درخواست‌ها را با قدرت قاهر خود که تمامی اشیا را فراگرفته است و با قوت آشکار خویش که در ملکوت آفرینش رخ نموده است، به انجام برسان. همانا تو مؤید هر کسی هستی که خود بخواهی و تو مقتدر قدیری!»

اگر به هر یک از جملات و عباراتی که در این دعا‌های خالصانه آمده است، توجه فرمایید، میزان ارادت و سرسپردگی جناب عباس افندی را به حکومت عثمانی



درمی‌یابید. در ضمن نکته‌ی مهم دیگر آن است که ایشان در تمام دورانی که در قلمرو حکومت عثمانی زندگی می‌کرد، پیوسته به عنوان یک مسلمان شناخته می‌شد. حتی در دوران اشغال سرزمین فلسطین توسط انگلیس، جناب عبدالبهاء، روش «مسلمان نمایی» را هم چنان ادامه می‌داد و با وجود حرمت نماز جماعت در بابیت و بهائیت، نه تنها در نمازهای جمعه و جماعت مسلمانان شرکت می‌کرد، بلکه نقش «پیش‌نماز» را هم ایفا می‌نمود.

برای نمونه به دو سند که در پی می‌آید توجه کنید:

- ۱- قرن بدیع ۳ : ۳۱۸: «[عبدالبهاء] در آخر جمعه توقف مبارکش در جهان ناسوت با وجود سگی و ضعف فراوان جهت ادای صلوٰه ظهر در جامع مدینه حضور به هم رسانید...»
- ۲- رحیق مختوم ۲ : ۷۶۷ و ۷۶۸ (پاورقی): «جناب میرزا بزرگ ملقب به بدیع ... در سال ۱۲۸۶ ورود به عکا نموده سرگردان بود تا هنگام غروب به جامعی [= مسجدی] رسید و جمعی ایرانی دید؛ دانست که حضرت غصن اعظم عبدالبهاء برای امامت صلوٰه حاضر شده و عده‌ای از اصحاب به آنحضرت اقتدا می‌کنند با سُرور تمام رباعی ذیل را بر روی قطعه کاغذی نوشته تقدیم نمود: اقتدا می‌کنم باین الله....»



اتهام جاسوسی و پیشینه‌ی آن

هر چند جناب عبدالبهاء با آن دعا‌های دروغین و چاپلوسانه می‌کوشید تا دل اولیای امور حکومت عثمانی را به چنگ آورد؛ اما جمال پاشا، فرماندهی کل قوای عثمانی، سخت به او مظنون بود و او را متهم و مجرم می‌دانست. به این داستان که خود جناب عبدالبهاء تعریف می‌کند، توجه کنید:

« جمال پاشا چون به عکا رسید و ملاقات مرا خواست بر الاغ سوار شده به قصد خانه‌اش رفتم. همین که مرا دید استقبال کرد و مرا به کنارش نشاند و بی‌مقدمه چنین گفت: تو از مفسدین در دینی و به همین جهت دولت ایران تو را

۲- در لغت‌نامه‌ی ده‌خدا در باره‌ی او چنین می‌خوانیم: از رجال دولت عثمانی است که با انوار پاشا و طلعت پاشا ارکان ثلاثه‌ی دولت عثمانی، رفقه‌ی جوانان ترک را تشکیل می‌دادند. وی در جنگ بین المللی سابق (اول) حاکم شامات بود و جمع کثیری از روسا و زعمای و فضلا و اعیان سوریه را به جرم استقلال طلبی و به تهمت خیانت به دولت عثمانی اعدام نمود. در بیست و ششم ذی القعدة ۱۳۴۰ هجری قمری مطابق بیست و یکم ژوئیه ۱۹۲۲ م. در تقلیس به دست چند تن افراد مجهول الهویه به قتل رسید. (وقایع معاصرین محمد قزوینی، مجله یادگار سال سوم شماره چهارم)

به راستی شگفت‌انگیز و پرسش‌برانگیز است که چرا جناب عبدالبهاء برای ماندگاری و برقراری حکومتی که چنین کسانی در رأس امور آن بودند، دعا می‌کند. در ضمن این جمال پاشا، یکی از کسانی است که در کشتار ارمنه هم دست داشته است. به خاطر دارید که جناب عبدالبهاء در باره‌ی چنین کسانی چه دعای خالصانه‌ای کرده است: «پروردگارا، حامیان حکومت عثمانی را حمایت فرما!»



در اینجا تبعید نمود. اندیشیدیم که ترک^۳ است و باید جوابی مضحک [خنده‌دار] و مسکت [= ساکت کننده] داد! «^۴

این سوءظن، پیشینه‌ای دارد که هر چند شوقی افندی کوشیده است آن را به گونه‌ای دیگر جلوه دهد، اما هوشمندانی که با سیاست‌های استعمارگر پیر و کهنه‌کار انگلیس آشنا کنید، به خوبی در می‌یابند که ماجرا از چه قرار است. اجازه دهید آن چه را که شوقی افندی نقل کرده است، بیاوریم و داوری را به خوانندگان هوشیار بسپاریم. شوقی افندی، در پی ادّعی اقبال مردمان به جناب بهاءالله،

۳- توجه دارید که یکی از شعارهای بسیار پر سر و صدای بهائیان - که بر سر هر کوی و برزن بانگ می‌زنند- شعار « وحدت عالم انسانی» است. در پرتو تعلیم وحدت عالم انسانی، باید این گونه بود که جناب عبدالهاء مدعی است: بیگانگان را مانند آشنا معامله نمایند و اغیار را به مثابه [= مانند] یار نوازش فرمایید، دشمن را دوست ببینید و اهرمن [= شیطان] را ملانکه شمارید، جفاکار را مانند وفادار، به نهایت محبت رفتار کنید و گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و ختا مشک معطر به مشام رسانید. خاتنان را ملجأ و پناه گردید و مضطربان را سبب راحت دل و جان. - مکاتیب [= نامه‌ها] عبدالهاء جلد سوم، صفحه ۱۶۰- براساس این سخنان، جمال پاشای گرگ خون‌خوار و غدار را باید دوست داشت و مانند آهوان ختن و ختا مشک معطر به مشامشان رسانید، نه آن که گفت: ترک است ... و با این سخن، به خاطر خون‌خوار بودن یک نفر، یک نژاد را تمسخر کرد.

۴- اسرار الآثار خصوصی ۳: ۴۲. فاضل مازندارانی، از نویسندگان بزرگ بهائی، مجموعه‌ای در شرح واژه‌های فلسفی و عرفانی فراهم آورد که نامش را اسرار الآثار نهاد. این مجموعه چاپ نشد. همین کار را با برخی از واژه‌هایی که در کتاب‌های بهائی به کار رفته است، انجام داد و نام آن را اسرار الآثار خصوصی نهاد. به این معنا که واژه‌های مربوط به بهائیت را توضیح داده است.



چنین مدعی می‌شود:

«پارهای از عمال [= کارگزاران] دول خارجه که طالب نام و شهرت و در بند مقام و عزت بودند، نظر به نقصان [= کاستی] اطلاع و کوتاه نظریشان، خواستند از پشتیبانی و مساعدت حضرت بهاءالله در پیشرفت مقاصد سیاسیه و مآرب [= نیازها] مادیه - که در ساحت اقدس به کلی منفور و مردود بود- استفاده نمایند. این بود که هیکل مبارک اکیداً و صریحاً عدم مداخله وجود اقدس را در این گونه امور و حصر افکارشان را در مسائل روحانیّه و اخلاقیّه، اعلام فرمودند.»^۵

هوشمندان سیاست‌دان و سیاست‌خوان از این عبارات به خوبی درمی‌یابند که عمال دول خارجه «نظر به نقصان اطلاع و کوتاه نظریشان!» به خوبی دریافته بودند که از «پشتیبانی و مساعدت حضرت بهاءالله در پیشرفت مقاصد سیاسیه و مآرب مادیه» می‌توانند بهره ببرند. راستی آنان با وجود کم فهمی و کوتاه نظری، چطور به این لطیفه و دقیقه پی برده بودند که حضرت بهاءالله عامل بسیار کارسازی در رسیدن به اهداف سیاسی و نیازهای مادی آنان است؟ به هر صورت

۵- قرن بدیع: ۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴. چاپ ۱۲۰. بدیع و ۱۲۵ چاپ ۱۲۵ بدیع



آنان چنین تشخیصی داده بودند و از همین رو بود که:

« از طرف دیگر کلنل سر آرنولد باروز کیمبال^۶ - که در آن اوقات سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود- چون علو مقامات حضرت بهاءالله را احساس! نمود، شرحی دوستانه به محضر انور معروض - و به طوری که هیکل مبارک [= بهاءالله] به نفسه الأقدس شهادت داده- قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و در تشرّف حضوری متعهد گردید که هر آنگاه حضرت بهاءالله مایل به مکاتبه با ملکه‌ی ویکتوریا باشند، در ارسال اوراق به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم کند که محل استقرار هیکل اقدس به هندوستان(!؟) یا هر نقطه‌ی دیگر که مورد نظر مبارک باشد، تبدیل یابد. حضرت بهاءالله از قبول این رأی خودداری فرمودند و اقامت در خاک سلطان عثمانی را ترجیح دادند.»^۷

از عبارات شوقی چند نکته مستفاد می‌گردد:

۱. سرکنسول دولت انگلستان در بغداد، برتری و والایی مقامات حضرت بهاء

۶- Col. Sir Arnold Burrows kimball

۷- قرن بدیع ۲: ۱۳۴.



الله را احساس می‌کند.

۲. در پی این احساس (که لابد یک حس کاملاً معنوی و الهی بوده است) نامه‌ای به جناب بهاء الله می‌نویسد.

۳. جناب سرکنسول به ایشان پیشنهاد می‌کند که حمایت رسمی دولت انگلیس را پذیرا باشد.

۴. هم‌چنین به ایشان پیشنهاد می‌کند: دولتی که جناب کنسول از آن دولت پیروی می‌کند، یعنی امپراطوری بریتانیای کبیر، حاضر است از حضرت بهاء الله تبعیت کند؟!

راستش از جمله‌ی جناب شوقی همین برمی‌آید. چون ایشان فرموده است: «... قبول ... تبعیت [=پیروی] دولت متبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود.» اما به نظر می‌رسد مترجم کتاب اشتباه کرده است و منظور ایشان پیشنهاد پذیرفتن تابعیت دولت انگلیس توسط بهاء الله باشد.

۵. در ملاقات حضوری متعدد می‌شود که ترتیب مکاتبه‌ی جناب بهاء الله را با ملکه‌ی استعمارگران پیر، فراهم کند.



۶. جناب سرکنسول پیشنهاد می‌کند که اگر جناب بهاء الله مایل باشند، ایشان را به هندوستان (نه به انگلستان؟) یا هر کجای دیگر که ایشان مایل باشند، بفرستند.

۷. جناب بهاء الله به ظاهر هیچ یک از پیشنهادهای مذکور را نمی‌پذیرد و اقامت در خاک عثمانی را ترجیح می‌دهد.

البته بعدها، در پی روابط پنهان و پیدای جناب عبدالبهاء با انگلیس، حکمت آن تعارفات از جانب سرکنسول و این استنکاف از سوی بهاء الله، رخ می‌نماید و معلوم می‌شود که جناب بهاء الله به خاطر نجات جاننش به وسیله‌ی دولت روسیه تزاری - که به اتهام داشتن در ترور ناصرالدین شاه محکوم به مرگ شده بود- و برخورداری از حمایت های آشکار آن کشور از ایشان، نمی‌خواسته در همان حال با رقیب روسیه‌ی تزاری، مغالزه‌ی سیاسی کند.

اما از سوی دیگر همین جناب، به نقل پسرش عبدالبهاء، در باره‌ی انگلیس، الواحی نازل فرموده بود تا زمینه را برای حمایت انگلیس از ایشان در آینده فراهم کند:



« در الواح مبارک ذکر عدالت و حسن سیاست دولت فخیمه‌ی انگلیس مکرر مذکور، ولی حال مشهود شد. و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند.»^۸

ما نمی‌دانیم که آیا به راستی چنین الواحی از سماء مشیت جناب بهاء‌الله نازل شده است یا خیر. چون جناب عبدالبهاء این سخنان را در زمانی می‌فرماید که امپراطوری روسیه نابود شده و سرزمین فلسطین هم به اشغال دولت انگلیس در آمده بود. احتمال دارد این سخنان در پی پیروزی دولت انگلیس، از باب ادعای پیش‌گویی پس از وقوع حادثه!، توسط جناب عبدالبهاء به جناب بهاء الله نسبت داده شده باشد. به ویژه آن‌که ایشان در مورد این ادّعا، از آن الواح نازله، چیزی نقل نفرموده‌اند. به فرض پذیرفتن درستی این مدّعا، با توجه به سخنی که بهاء الله در باره‌ی عدالت‌گستری امپراطوری انگلیس و نیز اعتراف به حسن سیاست آن دولت و نیز با عنایت به حوادثی که در آینده رخ داد و نقش پسر بهاء الله در آن حوادث، به روشنی معلوم می‌گردد که هر چند به ظاهر و بنا به ادّعای شوقی،



عمال دول خارجه نتوانستند از پشتیبانی و مساعدت حضرت بهاء الله در پیشرفت مقاصد سیاسیه و مآرب مادیه، بهره مند شوند؛ اما این بهره وری از وجود جناب عبدالبهاء به خوبی انجام گرفت.

البته همین جا این را هم بگوییم که نه تنها سیاستمداران «کوته نظر» انگلیسی، بلکه سیاست‌پیشه‌های «کم اطلاع» فرانسوی نیز به «علو مقامات!» حضرت بهاءالله پی برده و در صدد بودند تا «از پشتیبانی و مساعدت حضرت بهاءالله در پیشرفت مقاصد سیاسیه و مآرب مادیه» کشور متبوع خود، استفاده کنند. چنان که در ایّامی که ایشان در ادرنه بود:

« نایب قنصل فرانسه که سابقه‌ی دوستی با حضرت بهاءالله داشت محرمانه به حضور شتافت و به طوری که مأمورین ندانند چه مقصد دارد، یک ملاقات خصوصی در مدت نیم ساعت یا کمتر انجام داده، مرام خود را این قسم اظهار نمود که شما از تبعیت اسلام بی‌زاری جوید و خویش را تابع فرانسه گوید تا ما شما را تقویت نماییم.»^۹

۹- الکواکب الدریة ۱: ۳۸۰ و ۳۸۱.



از این بیانات تاریخی نکات لطیف و دقیقی مستفاد می‌شود:

۱. جناب بهاء الله با نایب کنسول فرانسه سابقه‌ی دوستی داشته است. از کجا و چرا و چگونه؟ نمی‌دانیم.

۲. ایشان محرمانه؟! طوری که مأمورین ندانند، به حضور جمال مبارک می‌رسد.

۳. جناب نایب کنسول فرانسه در آن ملاقات خصوصی کوتاه‌مدت، از جناب بهاء الله می‌خواهد تا از اسلام بی‌زاری جوید و تابع فرانسه شود.

۴. در صورت تبری از اسلام و پذیرفتن تابعیت فرانسه، دولت فرانسه از ایشان حمایت و او را تقویت می‌کند.

نمی‌دانیم منظور نایب کنسول فرانسه از بی‌زاری جستن از تبعیت اسلام چه بوده، اما توجه به چند نکته ضروری است:

الف: رفتار جناب بهاء الله به گونه‌ای بوده که فرانسویان ایشان را مسلمان می‌پنداشتند

ب: جناب بهاء الله در آن تاریخ مسلمان نبوده است. زیرا در داستان دشت بدشت، اسلام از جانب بابی‌های حاضر در آن دشت، از جمله خود بهاء الله، نسخ شده بود.

بنابراین، شاید منظور دولت فرانسه از بی‌زاری جستن از اسلام، ترک تابعیت ایران



بوده است. هر چند جناب بهاء الله این پیشنهاد را نیز نپذیرفت، ولی نمی‌دانیم چه مغناطیسی در وجود مسعود ایشان بود که تمامی کشورهای استعمارگر را به سوی خویش جذب می‌کرد؟!

فرانسویان، این جذابیت را نه تنها در پدر، بلکه در پسر نیز به خوبی دریافته بودند. جناب عبدالبهاء در لوحی که برای ابوالفضل گلپایگانی نازل می‌کند، چنین می‌گوید:

«... از طهران چند مکتوب رسید که اولیای سفارت فرانسه اصرار دارند که بعضی از مبلغین به صفحات افریق یعنی تونس و جزائر توجه نمایند و از اولیای دولت فرانسه نهایت رعایت خواهد شد تا جماعت آن سامان را تبلیغ نمایند.»^{۱۰}

شگفتا! فرانسویان تا چه اندازه نگران دین و معنویت سرزمین‌های استعماری خویش‌اند که اصرار دارند مبلغین بهائی به آن جا بروند. چرا آنان را به پاریس دعوت نکردند؟ تبلیغ جماعت آن سامان با نهایت رعایت و هم‌کاری اولیای فرانسه، چه معنایی دارد؟ خردمندان به خوبی درمی‌یابند که در پس این درخواست‌های دل‌سوزانه‌ی معنوی، چه اسراری نهفته است

۱۰ مائده آسمانی: ۹، ۴۳ و ۴۴. نوشته‌ی اشراق خاوری. این کتاب در برگیرنده‌ی برخی الواح بهاء الله و عبدالبهاء و شوقی افندی است.



اثبات جرم جاسوسی

به خاطر دارید که پیش از این، از قول جناب عبدالبهاء نقل کردیم که ایشان برای ماندگاری و دوام دولت عثمانی (ظاهراً از صمیم و سویدای دل) دعا کرده است. اما از حوادثی که بعدها رخ داد و آیات و الواحی که نازل شد، برمی‌آید که آن دعاها و درخواست‌های عاجزانه، کاملاً ساختگی و دروغ بوده است. به این دلیل که در پی تصرف فلسطین به دست قوای انگلیس، چنین می‌خوانیم:

« ارض اقدس، قلب و مرکز مقدس امر الهی در نتیجه مخاصمات [= دشمنی‌ها] و محاربات [جنگ‌های] مذکوره (جنگ جهانی اول) که به الغاء [= نابودی] سلطه و نفوذ حکومت ترک منتهی گردید، آزاد شد و تضيیقات [= سخت‌گیری‌ها] و شدائدی [= سختی‌هایی] که سنین متمادی [سال‌های پیاپی] شارع اعظم و مرکز میثاق اتم [= عبدالبهاء] را به اصعب وجه [= سخت‌ترین صورت] احاطه نموده بود، مرتفع گردید و امر الله از یوغ اسارت آن قوم‌رهای حاصل نمود. »^{۱۱}

اگر عبدالبهاء به راستی سنین متمادی، دچار سخت‌گیرهای دولت عثمانی



بود، چرا برای بقای دولت عثمانی دعا و از خداوند ماندگاری و توانمندی آن دولت را درخواست می‌کند و مدعی می‌شود که:

وَيَمْتَدُّ ظِلُّ حِمَايَتِهَا عَلَى رُؤُسِ الْأَحْبَاءِ.

سایه‌ی حمایت حکومت عثمانی بر سر بهائیان گسترده است.

و اگر بنا بر فرمایش ایشان و دعایی که نقل کردیم، دولت عثمانی را حکومتی الهی و خلافت محمدی می‌داند، این ابراز خوش‌حالی از شکست آن دولت، توسط نوه‌ی ایشان، از چه روست و این بیانات خصمانه چه معنا دارد؟ به ادامه‌ی آن چه شوقی افندی در قرن بدیع آورده است، توجه فرمایید:

« فرمانده کلّ قوای ترک جمال پاشای غدار و سفاک [= پیمان‌شکن و ستم‌گر و خون‌ریز] عدوّ صائل [دشمن حمله‌ور] و خصم لدود [= دشمن لجوج] شریعه الله، نظر به تلقینات و تحریکات مغرضین و سوء ظن شدید که نسبت به امر الهی حاصل نموده بود، به مخالفت بی منتهی برخاست و به انعدام [= نابودی] کلمه الله مصمم گردید. حتّی صریحاً اظهار داشت که چون از دفع دشمنان خارج فراغت یابد به تصفیه امور داخل اقدام و در اوّلین قدم حضرت عبدالبهاء را علی



مألاً الأَشْهاد مصلوب [=عدم] و روضه مبارکه را منهدم و با خاک یکسان خواهد نمود.»^{۱۲}

چنان که پیش تر اشاره کردیم، عبدالبهاء تا آخر عمر در سرزمین فلسطین به عنوان یک مسلمان نماز جماعت خوان و حتی امام جماعت، شناخته می شد. به هیچ روی چنان نبوده که ایشان عنوانی که بهائیان برای حضرتش قائل بوده و هستند، داشته باشد. چنان نبوده که بهائیت به عنوان یک شریعت، آن هم در قلمرو حکومت عثمانی، مطرح باشد که جمال پاشا بخواهد با آن مخالفت کند. اینک جای این پرسش از جناب شوقی افندی خالی است که مگر در آن زمان و توسط عبدالبهاء، بهائیت به عنوان یک دین در سرزمین فلسطین مطرح بوده که جمال پاشای ستمگر و خونریز به مخالفت با دین خدا برخیزد. علت دشمنی جمال پاشا با عبدالبهاء آن بوده که جمال پاشا ایشان را جاسوس و عامل بیگانه می دانست.



نگرانی و اقدامات ارباب

در پی پی بردن جمال پاشا به نقش عبدالبهاء در کمک به قوای انگلیس برای تصرف فلسطین و جاسوسی برای آن کشور و احساس خطر ارباب در باره‌ی خادم، چنان می‌شود که شوقی بیان می‌کند:

« ... احبای انگلستان چون بر خطرات شدیده‌ای که حیات مبارک را تهدید می‌نمود، اطلاع یافتند؛ بالادرنگ برای تأمین سلامت آن وجود اقدس، اقدامات و مساعی لازمه مبذول داشتند. لرد کُرژن^{۱۳} و سایر اعضای کابینه‌ی انگلستان

۱۳- جورج ناتانیل کُرژن (George Nathaniel Curzon, Marquess, Viscount Scarsdale, Baron Ravensdale) (۱۸۵۹-۱۹۲۵) سیاستمدار بریتانیایی. او در سالهای ۱۸۹۸-۱۹۰۵ نماینده پادشاه انگلستان در فرمان‌روایی هند و جوان‌ترین فرماندهی انگلیسی در طول تاریخ سلطه‌ی انگلیس بر هند است. در سال ۱۸۹۸ ملقب به بارون کُرژن کِنْدِلْسْن شد.

از آن رو که در آینده با نام‌هایی روبه‌رو می‌شویم که این القاب را یدک می‌کشند. مرتبه‌ی نجیب زادگان و اشراف (Nobleman) بریتانیایی را ذکر می‌کنیم. آنان کسانی‌اند که در ماجراهای مربوط به جناب عبدالبهاء و انگلیس هر یک نقش ویژه‌ای داشته‌اند. شگفت‌زده نشوید! این، حکایت از مقام‌والای حضرت عبدالبهاء می‌کند.

۱- دوک (Duke)



نیز رأساً و مستقیماً از وضع مخاطره آمیز حیفاً استحضار حاصل نمودند. از طرف دیگر، لرد لایمینگتون^{۱۴} با ارسال گزارش فوری و مخصوص به وزارت خارجه‌ی آن کشور، انظار اولیای امور را به « شخصیت و اهمیت مقام حضرت عبدالبهاء» جلب نمود.

براساس این گزارش جالب تاریخی و افشاگرانه که نادانسته توسط شوقی

۲- مارکوز (Marquess)

۳- ارل (Earl)

۴- وای کنت (Viscount)

۵- بارون (Baron)

لرد (Lord)، عنوان و لقبی است که به طور رسمی به بارون می‌دهند، و به مارکوز، ارل یا وای کنت نیز به طور غیر رسمی لرد می‌گویند که قبل از نام خانوادگی آنان می‌آید، مانند لقب سِر (Sir) که قبل نام کسی می‌آید که نشان شوالیه (Knighthood) به او داده شده است.

کنت (Count)، نجیب زاده غیر انگلیسی است که هم مرتبه با ارل است.

Concise Oxford English Dictionary, Tenth Edition, Oxford University Press, ۱۹۹۹, ۲۰۰۰.

۱۴- در باره‌ی این سیاست مدار انگلیسی اطلاعاتی به دست نیاوردیم. همین اندازه می‌دانیم که گویا یکی از کارگزاران امپراطوری در هند بوده است.



ارائه می‌شود:

- بهائیان انگلیس خبردار می‌شوند که جان عبدالبهاء در خطر است.
- در پی این احساس خطر، آنان دست به اقداماتی می‌زنند
- نخست وزیر و اعضای کابینه‌ی امپراطوری انگلیس، رأساً از خطری که در شهر حيفا عبدالبهاء را تهدید می‌کرد، پی‌جویی می‌کردند.
- لرد لامینگتون با ارسال گزارش فوری به وزارت خارجه‌ی امپراطوری، نظر اولیای امور را به اهمیت وجود جناب عبدالبهاء جلب می‌کند.
- راستی در دورانی که انگلیس می‌کوشید تا فلسطین را از حاکمیت دولت عثمانی به در آورد و برای تصرف شهرهایی چون حيفا لشکر برانگیخته بود، عبدالبهاء برای این دولت چه ارزش و اهمیتی داشت که امپراطوری استعمارگر بریتانیا تا این اندازه نگران وضع این جناب بود. با خواندن دنباله‌ی ماجرا، این نقش آشکارتر می‌شود:

« چون این گزارش به لرد بالفور^{۱۵} وزیر امور خارجه وقت رسید، در همان یوم

۱۵- آرتور جیمز بالفور (Arthur James Balfour) (۱۸۴۸-۱۹۳۰) سیاستمدار بریتانیایی. در سال



وصول، دستور تلگرافی به جنرال آلنبی^{۱۶} سالار سپاه انگلیز در فلسطین صادر و تأکید اکید نمود که به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد.

متعاقب آن دستور، جنرال آلنبی، تلگرافی پس از فتح حیفا به لندن مخابره و از مصادر امور تقاضا نمود «صحت و سلامت مبارک را به دنیا اعلام نمایند».

یک بار دیگر ماجرا را بررسی می‌کنیم تا حوادث پشت پرده آشکارتر شود:

● کشور متجاوز انگلستان برای فتح فلسطین اقدام می‌کند.

۱۸۷۴ به عنوان کنسرواتو (Conservative) وارد پارلمان شد و در ۱۸۷۸ منشی عمو (یا دایی) خود در کنگره برلین (۱۸۷۸) بود. او در ۱۸۹۱ رهبر حزب کنسرواتو در مجلس عوام شد و در ۱۹۰۲ به مقام نخست وزیری رسید. اعلامیه بالفور (۱۹۱۷) یکی از کارهای او بود که در آن، بریتانیا از صهیونیسم به امید اینکه فلسطین، خانه ملی یهودیان شود، حمایت می‌کند، با این شرط که حقوق غیر یهودیان در فلسطین رعایت شود.

۱۶-ادموند هنری هینمان آلنبی، وای کنت آلنبی اول (Edmund Henry Hynman Allenby, 1st Viscount Allenby) (۱۸۶۱-۱۹۳۶) مارشال (= بالاترین درجه نظامی در برخی کشورها) بریتانیایی. هنگامی که جنگ جهانی اول شروع شد (۱۹۱۴) او ابتدا رهبری سواره نظام و بعد ارتش انگلیس در فرانسه را به عهده داشت. باقیمانده‌ی عملیات سواره نظام بزرگ را با حمله به فلسطین، اشغال اورشلیم، و پایان دادن به مقاومت ترک‌ها بعد از جنگ مجیدو (Megiddo) (۱۹۱۸) ادامه داد. او در سال ۱۹۱۹ وای کنت شد.



- شهر حيفا به محاصره‌ی قوای انگلیس در می‌آید.
- در همان ایام، جمال پاشا، فرماندهی قوای عثمانی، به عبدالبهاء و هم‌کاری‌های او با نیروهای انگلیسی مظنون می‌شود و در صدد برمی‌آید تا او را دستگیر کند و به سزای عملش برساند.
- بهائیان انگلیس به دست و پا می‌افتند و از طریق کابینه‌ی؟! دولت انگلیس و مقامات وزارت خارجه به فرماندهی سپاه انگلیس در فلسطین ابلاغ می‌شود که در حفظ جان عبدالبهاء بکوشد.
- در ضمن بررسی این ماجراها ناخود آگاه به یاد داستان پدر عبدالبهاء در قصه‌ی ترور ناصرالدین شاه و جمله‌ی سفیر روس می‌افتیم که به صدر اعظم ایران پیام می‌فرستد که بهاء الله امانت دولت روس است.
- در داستان فلسطین هم « دستور اکید صادر می‌شود که ژنرال النبی به جمیع قوا در حفظ و صیانت عبدالبهاء و خانواده و دوستان ایشان بکوشد.» ادامه‌ی داستان را بشنویم:
- « ضمناً فرماندهی جبهه‌ی حيفا را مأمور ساخت که تصمیمات لازم جهت



حفظ جان مبارک اتخاذ و از اجرای نقشه‌ی پلید جمال پاشا - که طبق اخبار واصله به دایره‌ی اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیه‌ی شهر و عقب نشینی قوای ترک، « حضرت عبدالبهاء و عائله‌ی مبارکه را در کوه کرمل مصلوب سازد » - جلوگیری نماید. ^{۱۷}

به این ترتیب دولت دل‌سوز انگلیس، با استفاده از کارگزاران سیاسی و نظامی خود، نهایت سعی و تلاش امپراطوری را برای حفظ جان ارزشمند این خادم راستین، به کار می‌گیرد و موفق می‌شود که جان جناب عبدالبهاء و خانواده‌اش را نجات دهد.



پاداش تلاش‌های مخلصانه

پیش از این، دعای عبدالبهاء را در تأیید و بقا و قدرت امپراطوری عثمانی را آوردیم و گفتیم که این دعا، دروغ و دغل بود؛ علت آن را بار دیگر در این عبارات شوقی بنگرید:

« در اثر احتلال [=ورود] قوای فاتح انگلیس به اراضی مقدّسه و تصرف آن اراضی از طرف حکومت مذکور، مخاطرات عظیمه که مدت شصت و پنج سال حیات پر انوار شارع قدیر و مرکز عهد الهی را احاطه نموده بود، زائل گردید؛ سدّ منیع [= استوار] در پیشرفت امر بدیع [= دین جدید] و دوره‌ی فشار و تضییق سپری گردید.»^{۱۸}

حتماً به خاطر دارید که پیش از این یادآوری کرده‌ایم که بهائیت به هیچ‌روی حتی پس از اشغال فلسطین، در میان مردم آن‌جا به عنوان یک دین مطرح نبود. بنابراین این اظهارات جناب شوقی دروغ محض است. مخاطرات عظیمه‌ای که

۱۸ - قرن بدیع ۳: ۲۹۸.



ایشان از آن‌ها یاد می‌کند، اتهامات جاسوسی بوده است، نه ظهور دین جدید. دیده بگشایید ای خردمندان!

به این ترتیب پس از تصرف فلسطین، بهائیان در آن جا:
 « از حریت [= آزادی] کامل برخوردار شدند و مقدمه‌ی شناسائی رسمی
 تأسیسات امریه در آن صُقع [= ناحیه] جلیل فراهم آمد. »^{۱۹}

دم خروس این جا نمایان تر می‌شود و معلوم می‌گردد که تمامی آن تلاش‌های
 مخلصانه برای چه بوده است و چه پاداشی در پی داشته است. افزون بر آن چه
 که جناب شوقی به عنوان ثمره و نتیجه‌ی اقدامات بشردوستانه‌ی عبدالبهاء در
 اشغال فلسطین به دست قوای انگلیس، نام برده است، این اقدامات فرجام شیرین
 دیگری نیز داشته است:

« پس از اختتام [=پایان] جنگ و اطفاء [=خاموشی] ناپیره‌ی [=آتش] حرب
 و قتال، [=جنگ و کشتار] اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گران‌بهای که
 حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلّم [=تاریک] نسبت به ساکنین ارض اقدس و



تخفیف [=سبک کردن] مصائب و آلام [=دردهای] مردم آن سرزمین مبدول فرموده بودند، در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با لقب نایت هود و اهداء نشان مخصوص از طرف دولت مذکور، حضور مبارک ابراز داشتند و این امر با تشریف و تجلیل [=بزرگداشت] وفیر [=فراوان] در محل اقامت حاکم انگلیز در حیفا برگزار گردید و در آن احتفال پر احتشام [=مجلس با شکوه] جمعی از رجال و اعظام قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور به هم رسانده و در انجام مراسم شرکت نمودند. «^{۲۰}

جالب است! از خوانندگان گرامی درخواست می‌کنیم قطعه‌های مختلف این پازل دیدنی و پررمز و راز را کنار یک‌دیگر قرار دهند تا صحنه‌ی سیاه اعطای نشان پهلوانی به جناب عبدالبهاء، رخ نماید:

- از یک سو جناب عبدالبهاء برای بقای دولت عثمانی دعا می‌کند؛
- از سوی دیگر دولت عثمانی در پی دستگیری و اعدام او به جرم جاسوسی

است؛





● از آن سو، امپراطوری بریتانیا و استعمارگر پیر سخت نگران جان عبدالبهاست

● و در پی تمامی این حوادث، قوای اشغال‌گر به خاطر خدمات گران‌بهای جناب عبدالبهاء به مردم سرزمین اشغال شده، به ایشان لقب نایت هود می‌دهد؟! کی و کجا دیده‌اید که یک کشور اشغال‌گر به یکی از تبعه‌ی غیر بومی و غیراصلی یک سرزمین اشغال شده، به خاطر خدمت به مردم! نشان پهلوانی دهد؟ یادتان باشد از همان آغاز هم دولت عثمانی به عبدالبهاء مشکوک بود.

دیده‌ای دیگر بگشایید ای خردمندان و صحنه‌ی جالب و کامل شده‌ی این پازل شگفت‌انگیز را در بخش بعدی بنگرید.



نشان پهلوانی!

برای آن که بدانیم نشان پهلوانی یا همان knighthood به چه کسانی اعطا می‌شود، توجه شما را به بخشی که از دائرة المعارف کلمبیا برگزیده‌ایم، جلب می‌کنیم:

knight... The title knight (Ger. *Ritter*, Fr. *chevalier*) was later used as a noble title in Germany and France. In the French hierarchy of nobles the title chevalier was borne by a younger son of a duke, marquis, or count. In modern Britain, knighthood is not a title of nobility, but is conferred by the royal sovereign (upon recommendation of the government) on commoners and nobles alike for civil or military achievements. A knight is addressed with the title Sir (e.g., Sir John); a woman, if knighted in her own right, is addressed as Dame.^{۲۱}

The Columbia Encyclopedia, Sixth Edition, , Columbia University Press-۲۱
(<http://www.bartleby.com/65/kn/knight.html>)



عنوان « نایت » (که به زبان آلمانی «ریتر» و به زبان فرانسوی «شوالیه» گویند) بعدها به مثابه عنوانی اشرافی در آلمان و فرانسه به کار می‌رفت. در هرم اشراف فرانسه، عنوان شوالیه بر فرزند ذکور کوچکتر یک دوک، مارک یا کُنت حمل می‌شد.

در بریتانیای جدید، «نایت هوود» عنوانی اشرافی نیست؛ بلکه توسط مقام سلطنت (بعد از توصیه‌ی دولت) بر عوام و یا اشراف به یک‌سان، به خاطر پیشرفت‌های چشم‌گیر (دست‌آوردهای مهم) در زمینه‌های نظامی و مدنی اعطا می‌شود. کسی که «نایت» باشد به عنوان «سر» (مثلاً سر جان) و یا اگر زن باشد در مقام خود به عنوان «دیم» خطاب می‌شود.

با توجه به شرائط تاریخی آن دوران و داستان محاصره‌ی شهر حیفّا به وسیله‌ی قوای انگلیس و نقش عبدالبهاء در تصرف فلسطین، به روشنی مشخص می‌شود که اعطای این نشان دلیلی کاملاً نظامی و سیاسی داشته‌است.



دعا برای ارباب اصلی

در پی پیروزی امپراطوری بریتانیا، چنان‌که پیشتر نیز اشاره کردیم، چهره‌ی اصلی پدر و پسر رخ می‌نماید و جناب عبدالبهاء در نخستین نامه‌ای که پس از اشغال فلسطین در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ برای بهائیان ایران ارسال می‌کند، چنین مدعی می‌شود:

«... در این آیام الحمدلله به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود. سلطه‌ی جائره زائل و حکومت عادلّه حاصل!...»^{۲۲}

به این ترتیب جناب عبدالبهاء برخلاف چابلوسی پیشین و دعا برای دوام دولت عثمانی، آن را «سلطه‌ی جائره = حکومت ستمگر» می‌نامد و سلطه‌ی انگلیس بر سرزمین فلسطین را فضل الهی می‌پندارد. سپس در پی همین نامه مدعی می‌شود که در جریان جنگ جهانی اول، مردم آسیب فراوانی دیدند ولی بهائیان به خاطر آن‌که به تعالیم حضرت بهاءالله عمل نمودند، هیچ آسیبی

۲۲- مکاتیب ۳: ۳۴۶.



ندیدند. جالب آن است که این موضوع را از معجزات جناب بهاء الله می‌پندارد و می‌گوید:

«هَذِهِ مُعْجَزَةٌ عَظْمَى لَا يُنْكِرُهَا إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ»

این معجزه‌ی بزرگی است که جز هر تجاوزگر گنه‌پیشه، منکر آن نمی‌شود.
و مدعی می‌شود که:

«تعالیم مقدسه‌ی حضرت بهاء الله سبب راحت و نورانیت عالم انسانی است.»

جالب آن است که جناب عبدالبهاء معجزه‌ی بزرگ پدرش که جز آدمیان تجاوزگر گنه‌پیشه منکر آن نیستند، آن می‌داند که در دنباله‌ی نامه مدعی می‌شود:

« در الواح مبارک ذکر عدالت و حسن سیاست دولت فخیمه‌ی انگلیس مکرر مذکور، ولی حال مشهود شد. و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند. »

عجب! پس از اشغال سرزمین فلسطین به دست سربازان انگلیسی، جناب



عبدالبهاء مدعی می‌شود که بهائیان چون به تعالیم حضرت بهاء الله عمل نمودند، آسیبی از آن حملات ندیدند. یکی از آن تعالیم نجات‌بخش و معجزه‌ی بزرگ، آن است که پدر گرامی ایشان «ذکر عدالت و حسن سیاست دولت فخیمه‌ی انگلیس را مکرر» یادآوری کرده بود و بدینسان پیش‌گویی بهاء‌الله در باره‌ی دادگری دولت بریتانیا و سیاست نیکوی آن دولت فخیمه، با اشغال فلسطین، رخ نمود و مردم ستم‌دیده‌ی فلسطین، «بعد از صدمات شدید، به راحت و آسایش رسیدند.» راستی معجزه‌ای از این بزرگ‌تر سراغ دارید؟ به ویژه آن‌که پس از گذشت ۹۰ سال از آن تاریخ، هم اینک نیز آثار آن «عدالت و حسن سیاست دولت فخیمه‌ی انگلیس» کاملاً مشهود است و به خوبی شاهد راحت و آسایش مردم فلسطین هستیم.

در نامه‌ی دیگری که جناب عبدالبهاء در تاریخ و دسامبر ۱۹۱۸ ارسال کرده، با افتخار، برای دولت فخیمه و امپراطوری انگلیس، چنین دعا می‌کند:

اَللّٰهُمَّ اِنَّ سُرَادِقَ الْعَدْلِ قَدْ ضَرَبَتْ اُطْنَانُهَا عَلٰى هَذِهِ الْاَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ - فِی



مشارِقها و مغاربها- وَ نَشْكُرَكَ وَ نَحْمَدُكَ عَلَى حُلُولِ هَذِهِ السُّلْطَةِ الْعَادِلَةِ وَ الدَّوْلَةِ

الْقَاهِرَةِ الْبَادِلَةِ الْقُوَّةِ فِي رَاحَةِ الرَّعِيَّةِ وَ سَلَامَةِ الْبَرِيَّةِ

اللَّهُمَّ أَيُّدِ الْإِمْبِرَاطُورِ الْأَعْظَمِ جُورْجِ الْخَامِسِ عَاهِلِ انْكِلِتِرَا تَبَوُّفِيكَاتِكَ الرَّحْمَانِيَّةِ
وَ أَدِمِ ظِلِّهَا الظَّلِيلَ عَلَى هَذَا الْإِقْلِيمِ الْجَلِيلِ. بِعُونِكَ وَ صُونِكَ وَ حِمَايَتِكَ أَنْتَ أَنْتَ
الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ... ع. ع. [= عباس عبدالبهاء]^{۳۳}

بارالها! همانا سراپرده‌ی دادگری در سرتاسر این سرزمین (فلسطین) برپا
شده‌است. و ای خداوند! به خاطر برقراری این سلطنت دادگر و این دولت پیروزمند
- که تمامی نیروی خود را در راحتی و آسایش رعیت و سلامت مردمان به کار
گرفته‌است- تو را سپاس می‌گوییم و حمد تو را به جای می‌آوریم!

بار ال‌ها! امپراطور اعظم، جورج پنجم^{۳۴}، پادشاه انگلستان را با توفیقات

۲۳- مکاتیب: ۳: ۳۴۷.

۲۴- در لغت نامه‌ی ده‌خدا در باره‌ی او می‌خوانیم: جرج پنجم پادشاه انگلیس پسر ادوارد هفتم. وی به
سال ۱۸۶۵ م. در لندن تولد یافت و به سال ۱۹۱۰ به پادشاهی نشست و به سال ۱۹۱۷ سلسله خود را
«ویندسور» نامید و به سال ۱۹۳۶ درگذشت.



رحمانی خویش مؤید بدار و سایه‌ی بلند پایه‌اش را بر این سرزمین گرمی و بزرگ،
برقرار بدار.

پروردگارا! این همه را به مدد و حفاظت و حمایت خویش به انجام برسان! همانا
که تو توانای بلندمرتبه‌ی فرازمندِ کریمی.

ملاحظه می‌فرمایید که چه معجزات بزرگی از این پسر و پدر آشکار می‌شود.
چون هنوز هم که هنوز است، سایه‌ی بلندپایه و البته شوم انگلیس در نماد و
نشانه‌ی دولت صهیونیستی و منفور اسرائیل، بر آن سرزمین گرمی، برقرار است.
بار دیگر به یادتان می‌آوریم که همین مضامین را جناب عبدالبهاء در بقا و پایداری
و ماندگاری و شوکت جاودانه‌ی امپراطوری عثمانی، عاجزانه از خداوند درخواست
کرده بود. راستی یادتان می‌آید که در دفتر نخست این مجموعه، همین دعا و
درخواست در باره‌ی امپراطور و اولیای امور دولت بهیبه‌ی روسیه‌ی تزاری، البته آن
زمان هم کاملاً خالصانه و عاجزانه، صورت گرفته بود؟



عزاداری گرگ پیر

به راستی امپراطوری بریتانیای کبیر، دولتی است نمک‌شناس و قدردان. این قدردانی و نمک‌شناسی، در ماجرای مردن عبدالبهاء رخ می‌نماید و هنگامی که عباس افندی از دنیا می‌رود:

« وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل (Mr. Winston Churchill) ^۵ به مجرد انتشار این خبر، پیامی تلگرافی به مندوب سامی [= جانشین و وکیل والای پادشاه انگلیس] فلسطین، سر هربرت ساموئل

۲۵- سر وینستون لئونارد اسپنسر چرچیل (Sir Winston Leonard Spencer Churchill) (۱۸۷۴-۱۹۶۵) سیاستمدار، سرباز، و نویسنده انگلیسی. نخست‌وزیر انگلستان (۱۹۴۰-۱۹۴۵ و ۱۹۵۱-۱۹۵۵). اولین فعالیت نظامی او در کوبا بود که به عنوان گزارشگر برای روزنامه لندن دیلی گرافیک (Daily Graphic) حضور داشت. مقاومت او در حفظ انگلستان در مقابل آلمان در سالهای دشوار ۴۲-۱۹۴۰ بسیار با اهمیت بود. قبل از ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، فرانکلین روزولت را در دریا ملاقات کرد؛ دو بار به مسکو رفت (۱۹۴۲ و ۱۹۴۴)؛ و در کنفرانس‌های بین‌المللی طولانی شرکت کرد (کنفرانس‌های کازابلانکا، کایرو، تهران، کوکب، یالتا، پوستانم). در ۱۹۵۳ نشان Knighthood را دریافت نمود و در همان سال، به خاطر سخنرانی‌های عمومی و زبان‌تاثیرگذارش، نوبل ادبیات به او اعطا شد.



Sir . Herbert Samuel ^{۲۶} صادر و از معظمہ تقاضا نمود: « مراتب ہم دزدی و تسلیت حکومت اعلیٰ حضرت پادشاہ انگلستان را بہ جامعہی بھائی ابلاغ نماید.»

۲۶ ہربرٹ لوئیس ساموئل، وای کُنٹ ساموئل اول (Herbert Louis Samuel, 1st Viscount Samuel) ۱۹۶۳-۱۸۷۰ (سیاستمدار بریتانیایی. در سال ۱۹۰۲ به عنوان لیبرال (Liberal) وارد پارلمان انگلستان شد. در ۱۹۱۸ جایگاهش را در پارلمان از دست داد اما در فلسطین به عنوان اولین نماینده بلند مرتبہ بریتانیا فعالیت می کرد (۲۵ - ۱۹۲۰)، و در ۲۶-۱۹۲۵ رئیس انجمن سلطنتی اکتشاف در صنعت ذغال سنگ بود. او در سال ۳۵-۱۹۳۱ رہبر حزب لیبرال شد. در ۶ نوامبر ۱۸۷۰ در خانوادہی اشرافی یهودی- ارتدوکس (خانوادہ معروف ساموئل- مونتاگ) بہ دنیا آمد. ساموئل ہربرٹ نمایندہ پارلمان بریتانیا و اولین وزیر یهودی است کہ بہ کابینہ دولت بریتانیا راہ یافت. او از اعضای حزب آزادی خواہ انگلستان بود. چرچیل بہ او لقب «شاہ ساموئل» دادہ بود.

ساموئل ہربرٹ در سال ۱۹۲۴ طرحی را مبنی بر تأسیس یک دولت یهودی ارائه داد کہ در ضمن از منافع انگلستان ہم در منطقہ پامداری کند. از این رو در سال ۱۹۲۵ (۱۲۹۴ شمسی) طرحی را در مورد آیندہی فلسطین بہ ہیأت وزیران مجلس بریتانیا داد و بلافاصلہ پیشنهاد دیگری را پیرامون تأسیس یک کشور یهودی در فلسطین بہ پارلمان انگلستان تقدیم داشت. وی در آن پیشنهاد متذکر شد کہ فلسطین بہ صورت کشور تحت الحمایہی انگلستان درآید تا یهودیان بتوانند بہ خرید زمین و بسط خاک و برپائی شہرکہای یهودی نشین پردازند. او همچنین خواستار اولویت ہائی برای مہاجرت یهودیان بہ فلسطین گردید.

پس از پایان جنگ جهانی اول، شورای عالی متفقین، قیومیت فلسطین را بہ دولت بریتانیا واگذار و در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ سِر ہربرٹ ساموئل بہ علت داشتن خوی و منش صہیونیستی و استعماری بہ عنوان اولین کمیسر عالی انگلستان در فلسطین برگزیدہ شد. او در ۲ فورہ ۱۹۶۳ در گذشت.



مندوب سامی مصر، وایکونت النبی Allenby Viscount نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیله‌ی مندوب سامی فلسطین بدین مضمون اعلام نمود:

« به بازماندگان فقیدِ سِر عبدالبهاء عباس افندی و جامعه‌ی بهائی تسلیت صمیمانه‌ی مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان، ابلاغ نمائید.»

... فرماندهی کل قوای اعزامی مصر، جنرال کنگریو^{۲۷} General Congreve از طریق مندوب سامی فلسطین، تلگراف ذیل را مخابره نمود: « متمنی است احساسات عمیق‌ه‌ی هم‌دردی مرا به خاندان سِر عباس بهائی ابلاغ نمائید.»

جنرال سِر آرتور مانی *Monye Arthur Sir General*، مدیر کل سابق فلسطین، با ارسال شرحی مخصوص، عواطف قلبیه و احترامات و تکریمات فائقه‌ی خویش را نسبت به هیکل مبارک ابراز و به مناسبت ضایعه‌ی عظیمی که متوجه عائله‌ی مبارکه گردیده، اظهار غم و تأسف شدید نمود.^{۲۸}

یک تحلیل‌گر تاریخ، هنگامی که این گونه ابراز احساسات و عواطف ژنرال‌ها و سِرهای انگلیسی را می‌خواند، به خوبی پی می‌برد که امپراطوری انگلیس تا چه

۲۷ در باره‌ی این شخص، بیش از آن‌چه در متن آمده است، اطلاعاتی به دست نیاوردیم.
۲۸ - قرن بدیع ۳: ۳۲۳.



اندازه از فقدان کسی که بی تردید نقشی کلیدی در فتح فلسطین داشته، غم‌گین است! از همین روست که همان جناب سر هربرت ساموئل، در تشییع جنازه‌ی سر عباس افندی، شرکت می‌کند.

ما را ببخشایید که مرتب از شما خواننده‌ی گرامی تقاضا می‌کنیم تا حوادث پیشین را به یاد بیاورید! یادتان می‌آید که در داستان اعدام باب هم کنسول دولت روسیه، اشک تمساح می‌ریخت و ابراز هم‌دردی و احساس دل‌سوزی می‌کرد؟ البته- چنان که پیش‌تر هم اشاره کردیم- بهائیان ساده‌ لوح، بر اثر تلقینات پیشوایان و مبلغان، تمامی این ابراز احساسات را الهی و آسمانی و نشانه‌ی عظمت و بزرگی مقام و منزلت روحانی پیشوایان خویش می‌پندارند؛ ولی خردمندان و هوشیاران تاریخ‌دان و تاریخ‌خوان و تحلیل‌گران حوادث آن روزگاران، لطائف و دقائق دیگری در می‌یابند.



برده‌ی چهارم: حلقه‌های یک زنجیر

بهائیت و اسرائیل

از نقش بهائیان در ایجاد رژیم صهیونیستی اسرائیل سخن‌ها می‌گویند ولی از آن‌جا که در این نوشتار هر چه گفته‌ایم و می‌گوییم بر اساس کتب و مدارک خود بهائیان است، در این مورد نیز با استناد به آنچه که پیش از این از قول شوقی افندی آوردیم، سخن می‌گوییم. به یاد دارید که پیش از این آوردیم که با اشغال سرزمین فلسطین، بهائیان:

از حریت کامل برخوردار شدند و مقدمه‌ی شناسائی رسمی تأسیسات امریه در آن صُقع [=ناحیه] جلیل فراهم آمد.

روشن است پیش از تأسیس کشور اسرائیل، بهائیان در فلسطین بوده‌اند و باز هم فراموش نمی‌کنیم که عبداله‌ء بی‌تردید نقشی کلیدی و اساسی در فتح فلسطین توسط امپراطوری انگلیس داشته و این نقش آن چنان مهم بوده که موجب شده ایشان به دریافت نشان پهلوانی از سوی مقامات استعمارگر پیر، مفتخر



شود. با این پیشینه، پیداست کہ علاوہ بر عبدالہاء، بہائیان نیز باید جایزہی ویژہ‌ای از مقامات امپراطوری و دولت ساختگی آیندہی اسرائیل، دریافت کنند. این جایزہ همان « شناسایی رسمی تأسیسات امریہ در آن صُقع جلیل است » کہ مقدمات آن با اشغال فلسطین فراہم آمدہ بود.

کشور اسرائیل در زمان حیات شوقی افندی در فلسطین اشغالی شکل گرفت. خوش حالی و مسرت شوقی افندی و بہ تبع او جامعہی بہائی از این امر در این سخن شوقی بہ روشنی پیداست:

مصدق وعدهی الہی بہ ابنای خلیل [= فرزندان حضرت ابراہیم] و وراثت کلیم [= وارثان حضرت موسی] ظاہر و باہر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر و بہ روابط متینہ بہ مرکز بین المللی جامعہ بہایی مرتبط و بہ استقلال و اصالت آئین الہی مقرر و معترف و بہ ثبت عقد نامہی بہائی و معافیت کافّہی موقوفات امریہ در مرج [= سرزمین سرسبز] عکا و جبل [= کوه] کرمل و لوازم ضروریہی بنای بنیان مقام اعلیٰ [قبر باب] از رسوم دولت و اقرار بہ رسمیت



ایام تسعه^{۲۹} متبرکه محرّمه موقّ و مویّد.^{۳۰}

به این ترتیب چنان که تشکیل دولت اسرائیل از سوی شوقی مصداق «وعده‌ی الهی به ابنای خلیل و وزّاث کلیم» شمرده می‌شود، دولت اسرائیل هم پاداش پایمردی‌های! جناب عبدالبهاء را در کار گذاشتن سنگ‌بنای این بنیاد شیطان‌ی- که همان مددهای پیدا و پنهان عبدالبهاء به دولت بریتانیا برای اشغال سرزمین فلسطین بود- تقدیم جامعه‌ی بهایی می‌کند و آنان را به عنوان یک آئین الهی و آسمانی به رسمیت می‌شناسد و به اصالت و استقلالش اقرار و اعتراف می‌کند. و تشکیلات امر بهایی را از تمامی امور مالیاتی و گمرکی معاف می‌دارد و نه روزی را که در بهائیت تعطیل رسمی است، به همین عنوان، می‌پذیرد.

در پی این مغالطات سیاسی، در ملاقاتی هم که چندی بعد خانم روحیه

۲۹-ایام تسعه [= روزهای نه گانه] تعطیلات رسمی بهائیان است که کسب و کار در آن روزها حرام است. آن ایام، که برخی به ماه و روز قمری و برخی به ماه و روز شمسی اند، عبارت‌اند از: ۱- اول محرم، به مناسبت تولد باب، ۲- پنجم جمادی الاولی به مناسبت معش باب، ۳- بیست و هشتم شعبان، روز اعدام باب، ۴- دوم محرم، تولد بهاء‌الله، ۵- روز هفتم نوروز (هشتم خرداد)، مرگ بهاء‌الله، ۶- اول نوروز، عید صیام، ۷- اول اردی بهشت، عید رضوان، ۸- نهم اردی بهشت، عید رضوان، ۹- دوازدهم اردی بهشت، عید رضوان.

۳۰-توقیعات مبارکه سال ۱۰۹۲ تا ۱۰۹۰. بدیع ص ۲۹۰. مجموعه‌ای از نوشته‌های شوقی افندی که عموماً به صورت فرمان‌ها و نامه‌ها و تذکرات و ... صادر شده‌است.



ماکسول، همسر شوقی افندی با بن‌گوریون نخست وزیر وقت اسرائیل داشته چنین بیاناتی ایراد می‌شود:

چنانچه فرضاً نفس استقرار مرکز جهانی بهائی در کشور یهودی نژاد اسرائیل امری به ظاهر لغو تلقی گردد برعکس خانم ربانی (روحیه ماکسول) بدون اندک تردید و با نهایت تاکید اظهار می‌دارد که ما به اینجا (اسرائیل) تعلق داریم اگر قرار باشد قائل به تمیز و امتیاز هم شد من ترجیح می‌دهم که جوانترین ادیان در یکی از تازه ترین کشورهای جهان نشو و نما نماید و در حقیقت باید گفت آینده ما چون حلقات زنجیر به هم پیوسته است.^{۳۱}

به راستی، همان‌گونه که خانم روحیه ماکسول تأکید کرده است، بهائیت به کشور اسرائیل تعلق ویژه‌ای دارد، از آن‌رو که در تشکیل این کشور غیرقانونی نقش ویژه‌ای داشته است. اما با وجود رسمیت بهائیت در اسرائیل و معافیت تشکیلات از پرداخت مالیات و نیز با آن‌که بهائیت و اسرائیل به تعبیر خانم ماکسول، «حلقه‌های یک زنجیر» می‌باشند، تبلیغ بهائیت و اقامت بهائیان در آن کشور ممنوع است!



ممنوعیت تبلیغ و اقامت در اسرائیل

تبلیغ در بهائیت از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است به گونه‌ای که می‌توان مدعی شد از اوجب واجبات به شمار می‌آید. اما با این وجود، تبلیغ در کشور اسرائیل ممنوع است. علاوه بر آن، حتی مسافرت به کشور اسرائیل توسط بهائیان و اقامت بیش از نه روز نیز در آن جا بدون اجازه‌ی بیت العدل حرام و ممنوع است و این حرمت تا بدانجاست که اگر کسی در این امر نافرمانی کند، با تیغ بسیار برنده‌ی « طرد روحانی » رگ حیاتش زده می‌شود. خواندن این داستان خالی از لطف نیست:

در موضوع صادق فرزند آقا محمد جواد آشتی فرمودند بنویس: این شخص بداخلاق و پست فطرت اخیراً مخالف دستور این عبد مسافرت به فلسطین نموده و وارد ارض اقدس گشته، تلغرافاً راجع به طرد و اخراج او از جامعه به آن محفل مخابره گردید به والدش صریحاً اظهار و انذار نمایند مخابره با او به هیچ وجه من الوجوه جائز نه، تمرد و مخالفت نتایجش وخیم است!^{۳۲}

۳۲- توقیعات مبارکه، سال ۱۰۹۲ تا ۱۰۹۴ ص ۴۱ و توقیعات مبارکه جلد سوم صفحه ۲۹۵.



ما نمی‌دانیم که این شخص بهایی بد اخلاق و پست فطرت، مرتکب چه جرائم دیگری شده است؛ اما آن چه که از این توقیع منیع مبارک! مستفاد می‌شود آن است که او به خاطر مسافرت به فلسطین بدون اجازه‌ی ولی امر الله، به مجازات «طرده روحانی» محکوم شده است و این مجازات در بهائیت که به ابتکار شوقی بنا نهاده شده است- چنان که از همین سخنان نیز پیداست- به آن معناست که حتی پدر آن شخص مطرود هم حق ندارد کوچکترین مراده‌ای با فرد مطرود داشته باشد.



خلاصه و خاتمه

- ما، هر آن چه از بازی‌های سیاسی سران و پیشوایان بهائی بر اساس آثار مکتوب آنان به دست آورده‌ایم، گفتیم. به این ترتیب دانستیم که:
- بهاءالله در ماجرای سوء قصد به ناصرالدین شاه به سفارت روسیه پناهنده می‌شود و مورد حمایت ویژه سفیر قرار می‌گیرد.
 - سفیر روسیه بهاءالله را « ودیعه‌ی گران‌بهای دولت روسیه » می‌شمارد و حفاظت از او را جداً از صدر اعظم خواستار می‌شود.
 - هنگام تبعید بهاءالله به عراق، از طرف سفارت روس کسانی ملتزم رکاب می‌شوند.
 - بهاءالله از یاری سفیر روس یاد می‌کند و از امپراطور روسیه تشکر می‌کند و مقامی برای او قائل می‌شود که جز خداوند کسی بر آن مقام آگاه نیست.
 - بهائیان به مدد دولت روسیه‌ی تزاری نخستین معبد (مشرق الأذکار) خود را در عشق آباد بنا می‌کنند.



- بهائیان دستور می‌یابند تا پیوسته برای بقا و ماندگاری امپراطوری روسیه دعا کنند.
- دعای بهاء‌الله و عبداله‌ء و نیز دیگر بهائیان در حق امپراطور روسیه اجابت نمی‌شود و با بروز انقلاب بلشویکی، امپراطوری از هم می‌پاشد.
- پس از فروپاشی امپراطوری روسیه، بهائیان به آغوش گرم استعمارگر پیر، بریتانیای کبیر، پناه می‌برند.
- عبداله‌ء در ظاهر برای بقا و دوام امپراطوری عثمانی دعا می‌کند؛ ولی از جانب فرماندهی کل قوای عثمانی به جاسوسی متهم می‌شود.
- در پی این اتهام، جان عبداله‌ء به خطر می‌افتد و دولت انگلیس برای نجات جان خادمش، اقدامات جدی می‌کند.
- عبداله‌ء به خاطر خدماتی که به قوای اشغال‌گر انگلیس در فتح فلسطین می‌کند، به دریافت نشان پهلوانی از طرف امپراطوری مفتخر می‌شود.
- عبداله‌ء از استقرار حکومت انگلیس در فلسطین خدا را شکر می‌کند و ماندگاری امپراطوری انگلیس را از خداوند درخواست می‌کند.



- در پی مرگ عبدالبهاء وینستون چرچیل، وزیر مستعمرات بریتانیا طی تلگرافی، به جانشین عالی پادشاه در فلسطین، سر هربرت ساموئل، دستور می‌دهد تا مراتب هم دردی امپراطور به خانواده‌ی سر عبدالبهاء ابلاغ شود.
- به علاوه او و تنی چند از بزرگان انگلیسی در مراسم تشییع جنازه‌ی عبدالبهاء شرکت می‌کنند.
- پس از استقرار حکومت اسرائیل در فلسطین اشغالی، شوقی افندی از این امر ابراز خوش حالی می‌کند.
- حکومت اسرائیل بهائیت را در آن کشور به رسمیت می‌شناسد و اموال و موقوفات بهایی را از تمامی مالیات‌ها معاف می‌دارد.
- روحیه ماکسول همسر شوقی، بهائیت و اسرائیل را حلقه‌های یک زنجیر می‌نامد و سرنوشت آن دو را مربوط به هم می‌شمارد.
- با وجود اهمیت تبلیغ در بهائیت، تبلیغ در سرزمین اسرائیل ممنوع می‌شود.
- مسافرت و اقامت بیش از نه روز در اسرائیل هم جز به دستور بیت العدل، ممنوع می‌شود.



نکته!

تمامی آن چه را که گفتیم از عوامل بسیار مهمی در تنفر تاریخی ملت ایران از بابیت و بهائیت می‌دانیم. ملت ایران پس از گذشت ۱۶۰ سال از پیدایش این فرقه، هنوز هم آنان را دست‌پرورده و عوامل بیگانگان می‌شمارد و از این بابت است که به هیچ روی حاضر نیست آنان را به رسمیت بشناسد. البته گفتنی است که ما، با آن که بابیت و بهائیت را اگر هم رسماً و مستقیماً ساخته استعمارگران روس و انگلیس ندانیم، چنان که پیش از این هم گفته‌ایم، حداقل آنان را پرورش یافته در دامن آن دو امپراطوری می‌شناسیم و با مدارک موجود به این باور می‌رسیم که از این دو پدیده‌ی تاریخی، روس و انگلیس بهترین بهره را برده‌اند. اما از آن سو توجه‌ی خوانندگان گرامی را به این نکته‌ی بس مهم جلب می‌کنیم که باور اصلی ما بر بطلان بابیت و بهائیت، بر اساس این مطالب نیست؛ بلکه بطلان و بیهودگی آنان را از سخنان چندگونه و متناقض پیشوایان آنان، در می‌یابیم. ما بر این باور



قرآنی استواریم که می‌فرماید:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا^{۳۳}

آیا در این قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا می‌بود، همانا در آن اختلاف فراوان می‌یافتند.

این سخن استوار، که در باره‌ی قرآن گفته شده‌است، در باره‌ی هر مدّعی و مدّعی دیگری هم صادق است. یعنی اگر کسانی بگویند که سخنانی از جانب خدا آورده‌اند و در آن سخنان تناقضات آشکار ببینیم، به روشنی در می‌یابیم که آن سخنان، الهی و آسمانی نیستند.

به هر روی چنان که پیش از این هم گفته‌ایم، سایت بهائی پژوهی آماده‌است تا به پرسش‌های هم‌وطنان گرامی درباره‌ی عقاید بهائیان مبتنی بر کتاب‌های اصلی آنان، پاسخ علمی و منطقی دهد.

آدرس سایت چنین است: www.bahairesearch.org

